

# شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

**استاد تاج آبادی**

جلسه ششم (۱۴۰۱/۱۰/۲۸)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ادامه شرح فراز دوم حدیث

#### بینشی خدایی به مخلوقین

در ادامه حدیث معراج خداوند در وصف انسان های بلند مرتبه که در جملات قبلی از ایشان یاد شد، می فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ نَنْظُرُوا إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِنَظَرِي إِلَيْهِمْ»

ایشان کسانی اند که نگاه شان به مخلوقین همان نگاه من به بندگانم است. با همان نگاه و دیدگاه من به مخلوقین می نگرند.

«اولئك» در درجه اول به «متوکلین» باز می گردد؛ ولی بُعدی ندارد که به همه طوایف سابق (متوکلین، متواصلین، متعاطفین و ...) بر گردد.

این افراد با نگاه و چشم من مخلوقین را می بینند و همان گونه که من می بینم می بینند.

#### نگاه خداوند به مخلوقین

در قرآن می بینیم که نگاه خداوند به مخلوقین دو گونه است و با دو شاخصه تحقق می یابد:

۱- نگاه اول اینکه مخلوقین در همه چیز در ذات خود و در آثار و صفات و افعال، عین نیازمندی و فقر مطلق

به خداوند هستند. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup>

این یک نگاه است که ماسوی الله را فقیر محض به نسبت به خود معرفی می کند.

در سوره توحید که می فرماید: «اللَّهُ الصَّمَدُ»<sup>۲</sup> به همین معنا اشاره دارد؛ خدای صمد یعنی خدایی که مورد توجه همه نیازمندان است. هر موجودی در این عالم که سرتا پا نیاز است نیاز خود را از او می خواهد و از او مدد می جوید.

<sup>۱</sup> فاطر: ۱۵.

<sup>۲</sup> اخلاص: ۲.

در ادعیه هم داریم: «[یا] مُنْتَهَى كُلِّ حَاجَةٍ»<sup>۳</sup> ای کسی که همه حاجت‌ها به تو منتهی می‌شود. در واقع حاجت خواستن از دیگران هم به ایشان منتهی نشده است؛ بلکه درخواست از خداوند است چون او خود نمی‌تواند حاجت انسان را برآورده کند بلکه خداوند باید از مجرای او برآورده کند.

هرچند انسان تصور می‌کند که حاجت‌های خود را به یکدیگر عرضه می‌کنند و از موجودات و علل و اسباب طبیعی می‌خواهند؛ اما این به خاطر نگاه ناقص و غلط او است و در نگاه حقیقی این خداست که هر نیازی را برطرف می‌کند و همه نیازها به او منتهی می‌شود. چون این نگاه وجود دارد لذا همه موجودات نیازمند رحمت و افاضه خدا هستند.

به همین جهت می‌فرماید: «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۴</sup> چون همه به رحمت الهی نیاز دارند، رحمت الهی همه چیز را فراگرفته است.

این یک نگاه است که خداوند به موجودات و مخلوقات خود دارد.

۲- نگاه دوم که با اولی مرتبط است این است که خدا هیچ موجودی را مستقل و مالک نمی‌بیند و همه موجودات را ملک طلق و سرباز خود می‌بیند. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۵</sup> «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»<sup>۶</sup> همه مملوک حقیقی هستند و هیچکس اختیاری از خود ندارد.

در نگاه اول همگان نیازمند و فقر محض به خود می‌بینند و در نگاه دوم همگان را ملک حقیقی می‌بیند که هیچ اختیاری از خود ندارد: «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۷</sup> همه موجودات در نگاه الهی سرباز و جند او هستند و هیچ موجودی حتی ملائکه و انبیاء را فرمانده نمی‌بیند. سرباز کسی است که هر چه به او بگویند انجام می‌دهد و طرح و نقشه را اجرا می‌کند. دستور ایستادن و نشستن و رفتن و ماندن و حمله و عقب نشینی همه را اجرا می‌کند. نگاه الهی این است که همه موجودات سرباز هستند و هیچکس از خود برنامه و نقشه‌ای ندارد و خدا است که این برنامه را معین می‌کند و همه را تدبیر می‌کند. پس وجود استقلالی قائل نیست.

<sup>۳</sup> بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۳۳.

<sup>۴</sup> اعراف: ۱۵۶.

<sup>۵</sup> آل عمران: ۱۸۹.

<sup>۶</sup> حج: ۶۴.

<sup>۷</sup> فتح: ۷.

در این فضا می فرماید: "أُولَئِكَ الَّذِينَ نَظَرُوا". این متوکلین و مومنان بلند مرتبه با این نگاه به هر موجودی می نگرند؛ یعنی او را اولاً مثل خود فقیر الی الله و فقر محض می بیند و ثانیاً به هر موجودی می نگرند او را مثل خودشان وابسته و غیر مستقل می بینند و ملک و سرباز و نه مالک و فرمانده می بینند.

این نگاه گاهی مبتنی بر استدلال و برهان است در این صورت سهل الوصول است و با برهان های فلسفی و غیر آن می توان به این نگاه رسید و عقل انسان موجودات را با این دو ویژگی می بیند. به این نگاه عقلی همه می توانند برسند و یک علم حصولی خواهد بود. این نگاه اگر چه خوب و موثر است؛ ولی در جزر و مدّ و حوادث ناگوار زندگی چندان کارایی ندارد.

اما گاهی انسان با قلب و با همه وجودش به این دو ویژگی می رسد و نگاه شهودی و حضوری این دو ویژگی را در موجودات می بیند و این خیلی مهم است.

### اولیاء الهی مجهز به به این بینش

اولیاء خداوند این گونه هستند و ایشان به آرامش مطلق می رسند و هیچ چیز ایشان را تکان نمی دهند و نگرانیشان نمی کند و اذیتشان نمی کند. برای هیچ چیزی ارزشی قائل نیستند و به یک رضایتمندی و آرامش مطلق می رسند.

اگر انسان همه را محتاج و ملک و مملوک و سرباز دید، این نتیجه در او حاصل می شود. هیچ کس نمی تواند تیر را رها کند چراکه خودش مملوک و غیر مستقل و محتاج است.

درباره حضرت ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه السلام) گفته شده که وقتی با منجنیق می خواستند به آتش گسترده نمرودی پرتابش کنند، جبریل آمد و خواست او را نجات دهد ولی ابراهیم فرمود که آن که تورا فرستاده است خود مرا می بیند. و لذا حتی از جبریل هم درخواست نکرد چراکه او اگر نجات بدهد خودش نیست که این کار را می کند. و همینطور این خداست که این قدرت و نفوذ کلام را به نمرود داده بود که چنین آتشی بسازد. یعنی ابراهیم هم نمرود و هم آتش و هم جبریل را سرباز خداوند می داند. پس می گوید برای چی از این ها بخواهد. خلیل الله یعنی همین که حاجت خود را در هیچ لحظه از غیر خلیل خود نخواسته است و به مقام خلّت رسیده است.

بنابراین انسان‌هایی که برگزیده می‌شوند باید قبل از آن به توحید رسیده باشند و تحولات در ایشان ایجاد شده باشد و گرنه از پس مشکلات و سختی‌ها و جزر و مدّها بر نمی‌آیند؛ آن کارهایی که کفار می‌کنند و قدرت و ثروت و امکانات و کثرتی که دارند. کسی می‌تواند که این کثرت را ببیند و این کفار و امکانات‌شان را عروسک‌های خیمه شب بازی ببیند که با نخ نامرئی در حال حرکت دادن هستند.

سریال و فیلم‌ها که انسان می‌بیند گاهی چنان غرق تماشا می‌شود که فراموش می‌کند که فیلم است با وجود علم به افراد زیاد و دوربین و ... که در پشت صحنه دیده نمی‌شوند، با صحنه غمناک انسان مغموم می‌شود و با هیجان فیلم هیجان زده می‌شود و مثلاً می‌گوید چرا این را نگفت و این کار را نکرد، غافل از این که این بازیگر است و از قبل به او گفته شده که این را بگو و او می‌گوید.

انبیاء و اولیاء همه عالم را فیلم و تئاتر می‌بینند و کس دیگری را صحنه گردان عالم می‌دانند.

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»<sup>۸</sup> از این باب است که خدا اراده کرد که حسین و فرزندان و اصحابش شهید شوند. حضرت زینب این اراده را دید و به آن آرامش رسید.

هرکسی را که خداوند متعال برای رسالت بزرگی بر می‌گزیند چنین نگاه توحیدی دارد حتی اگر جزو انبیا نباشد.

این نگاه توحیدی بعضی اوقات و نه همیشه با دیدن پایان حادثه همراه می‌شود. مثلاً حضرت ابراهیم سردشیدن آتش را می‌بیند و یا سید الشهداء می‌بیند که مرگ یزید در دو سه سال بعد فرا می‌رسد و اینکه عصر ظهور می‌آید و دینی که او می‌خواست جهانی شود تحقق می‌یابد. خود ایشان هم در خطبه‌های روز عاشورا فرمودند که ما شهید می‌شویم ولی زمانی می‌آید که چنان می‌شود و عصر ظهور را و آینده را به ایشان نشان می‌دهند.

درباره مرحوم امام (ره) نقل شده است که در جوانی سید علی آقای قاضی ایشان را در نجف می‌بینند و به ایشان می‌گویند تو با ظلم مبارزه کن و بجنگ و تو پیروز می‌شوی.

یا مرحوم شاه آبادی به امام (ره) فرموده بودند که تو انقلاب می‌کنی و پیروز می‌شود و جنگی در خوزستان رخ می‌دهد و یکی از بستگان من هم در آن کشته می‌شود؛ که مرحوم مهدی شاه آبادی بودند.

<sup>۸</sup> الملهوف، ص ۲۰۱.

به این افراد هم به نوعی آینده را نشان می‌دهند و هم نگاه توحیدی می‌دهند و گرنه نمی‌توانند یک حرکت عظیم اجتماعی را راهبری کنند و مثلاً اگر برای مرحوم امام مکاشفات و خواب‌های خودشان و یا وعده‌های بزرگان نبود، نمی‌توانست انقلاب به این بزرگی را رهبری کند و از ۱۵ سال قبل بگوید که من پیروز هستم و سربازان من در گهواره‌ها هستند. و در شرایط اول انقلاب که هرج و مرج مطلق در کشور است و هیچ کس چیزی بلد نیست و افرادی که رییس قوا بودن طلبه‌هایی بیشتر نبودند، صدام حمله کرد و تهران را بمباران کرد و قبل از آن غائله‌های متعدد خلق عرب و کرد و مازندران و ... امام ره فرمود ناراحت نباشید، دزدی آمده است و سنگی انداخته است. امام راحل این جمله را اعتقاد داشت نه آن که بخواهد دل‌داری بدهد یا نمایش ظاهری باشد. بعد هم فرمود صدام باید برود یا دیوانه می‌شود یا خود را می‌کشد. و معلوم شد که ابهت صدام به این شکل نمی‌ماند.

### نبردن حوائج به نزد خلق

در ادامه حدیث می‌فرماید:

"وَلَمْ يَرْفَعُوا الْحَوَائِجَ إِلَى الْخَلْقِ"

این افراد برگزیده که نگاهشان به مخلوقین مثل نگاه خداوند است حوائج خود را به خلق نمی‌برند. نیاز خود را از مخلوقات خدا نمی‌خواهند. ظاهراً این جمله به لحاظ وجودی متفرع بر قبل است یعنی چون نگاهشان به مخلوقات چنین است و آن‌ها را عین فقر به خداوند می‌بینند و همین‌طور عین مملوکیت و وابستگی می‌بینند که هیچ استقلالی در وجود و فعل ندارد معنا ندارد که حوائجشان را به سمت کسی ببرند که این گونه است.

### مراد از نبردن حاجت نزد خلق

سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا ایشان هیچ چیز را نمی‌خواهند؛ حتی اگر نیاز به یک مبلغی پیدا کنند نباید به مومن دیگری بگویند؟

اطلاق روایت این است که ظاهراً نباید هیچ حاجتی را از غیر خدا نمی‌خواهند. اما با بررسی روایات معلوم می‌شود که معنای این جمله غیر از معنای ظاهری آن است و معنای عمیقتری دارد.

چند روایت در این بحث وجود دارد که مجموع روایات مشخص می‌کند که "لم يرفع الحوائج الى الخلق" به چه معناست:

## ۱. قطع طمع

اولین روایت از امام سجاد علیه السلام است: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَمَنْ لَمْ يَزُجْ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ.»<sup>۹</sup> همه خیر را به صورت مجموع در طمع نداشتن به آن چه در دست مردم است مشاهده کردم. هر کس در هیچ چیز رجاء و امیدی به مردم نداشته باشد، امر آن نیاز و خواسته اش را در همه شئون به خدا برگرداند و خداوند متعال در هر چیزی برای او استجابت می کند. استجابت الهی گاهی کاملاً منطبق بر خواسته است و گاهی به شکل دیگر و در زمان دیگر و مکان دیگری تحقق می یابد. مثلاً حاجت انسان این است که الان مبلغ یا چیزی به او برسد ولی مصلحت او این است که سال دیگر به او برسد ای استجابت است ولی سال دیگر این تحقق می یابد. یا انسان این شیء را مفید می داند خداوند استجابت می کند در شیء دیگری که مفید او است یعنی نه آن چه دقیقاً حاجت اوست برآورده می شود.

معنای دیگر این که ایشان هر چیزی از خداوند نمی خواهند. آن چیزی که عین خیر و مصلحت ایشان است را می خواهند که آن هم همیشه مستجاب است. البته به نظر ما معنای نخست بهتر است. تا اینجا این روایت می فرماید که انسان باید طمع از آن چه در دستان مردمان است قطع کند تا به خیر کامل برسد. دلبسته به آن چیزی که در دست دیگران است نباشد و چشم نیاز خود را به سوی خداوند متعال بدوزد.

## ۲. نیازمند در عین استغناء

روایت بعدی از امام صادق علیه السلام است: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالِاسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ فَيَكُونُ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَيْلِنِ كَلَامِكَ وَحُسْنِ بَشْرِكَ وَيَكُونُ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَبَقَاءِ عِرْكَ.»<sup>۱۰</sup> انسان باید دو حال نسبت به مردم داشته باشد. در یک حال خود را نیازمند مردم بداند و در یک حال استغناء داشته باشد.

<sup>۹</sup> کافی، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۳.

<sup>۱۰</sup> همان، ص ۱۴۹، ح ۷.

به نوعی جمع ضدین در این کلام از مومن خواسته شده است ولی چون متعلق تفاوت می کند، اشکال ندارد.

نیاز تو به مردم این است که با ایشان خوب و نرم سخن بگویی و حسن خلق داشته باشی. چراکه مردم نباشند و انسان رابطه ای با ایشان نداشته باشد از این فضائل محروم خواهد بود. از فضیلت خوش خلقی و خوش کلام و ثواب و فایده اش محروم می شود. انسان به مردم نیاز دارد تا از طریق ایشان به کمالات معنوی برسد و با اخلاقی زندگی کردن از این نردبان بالا رود.

استغناء و بی نیازی تو از مردم این است که آبروی خود را حفظ کنی و نگذاری روابط با ایشان آبرو و عزت تو را از بین ببرد. انسان وقتی طلب حاجتی از کسی می کند در واقع عرض و عزت خود را در معرض خطر قرار می دهد. پس وقتی می فرماید از مردم چیزی نخواهید برای این است که آبرو و عزت اجتماعی انسان حفظ شود.

### ۳. خلیل شدن

امام رضا می فرماید: «إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَزِدْ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ عَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»<sup>۱۱</sup> حضرت ابراهیم به خاطر دو دلیل به مقام خلیل الهی رسید؛

۱- اینکه «لم یرد احدا». در معنای این فراز دو احتمال وجود دارد:

(۱) اینکه در کارهایش هیچ کس را جز خدا مد نظر نداشت و همه کارهای او برای خدا بود.

(۲) این که دل بسته و وابسته به کسی نبود.

۲- اینکه «لم یسأل احدا»؛ از هیچ کس هیچ تقاضایی نه کوچک و نه بزرگ نکرد. به این دلیل به مقام «خلت» رسید.

نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند.

### ۴. حاجتمندی در نزد مردم، نافی عزت و آبرو

روایت امام علیه السلام: «طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِلابٌ لِلْعِزِّ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ الطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ»<sup>۱۲</sup> عرض حاجت کردن به مردم موجب

<sup>۱۱</sup> عبون اخبار الرضا (سلام الله عليه)، ج ۲، ص ۷۶، ح ۴.

<sup>۱۲</sup> کافی، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، ح ۴.



سلب عزت از انسان می شود و حیاء را نابود می کند. دست کم انسان از چشم کسی که طلب می کند از او می افتد. اگر مایوس از مال مردم شود این موجب عزت انسان می شود و بدانید که طمع خود یک فقر بالفعل و حاضر است.

نفرمود «عدم الطلب من الناس عزّ للمومنین» در حالیکه در صدر روایت «طلب الحوائج...» آمده بود. بلکه فرمود «الیاس» مایوس شدن از مال دیگران عزت می آورد. معنای آن این است که طلب همراه با یاس از ما فی ایدی الناس ایراد ندارد.

از همین باب در احوال بزرگان مثل امام (ره) می خوانیم که خود همه کارها را انجام می دادند و مثلاً چراغ را خاموش می کردند و...

#### ۵. تلازم به اخلاص

پیامبر بزرگوار اسلام از جبرئیل پرسیدند: «فَمَا تَفْسِيرُ الْإِخْلَاصِ» جبریل گفت: «قَالَ الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا حَتَّى يَجِدَ وَإِذَا وَجَدَ رَضِيَ وَإِذَا بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقْرَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ» مخلص کسی است که چیزی از مردم نمی خواهد و خودش می رود آن را بدست می آورد. به هر چه به دستش می رسد، -چه کم باشد چه زیاد- راضی است. اگر مومن چیزی را از مخلوق نخواهد به عبودیت رسیده و آن را محقق کرده است.

«وَإِذَا وَجَدَ فَرَضِيَ فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ»

به مقام رضایت از خدا رسید است حتی وقتی کوشش کرده و چیزی که بدست آورده است کم بوده یا آن چیزی که میخواست است نبوده است. رضایت از رزق رضایت از رزاق رزق است. برای همین فرمود "فهو عن الله راض"

«وَإِذَا أُعْطِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ»<sup>۱۳</sup>

اگر آنچه اضافه داشت را، در راه خداوند داد، او به حد ثقه به خدا رسید است چراکه می گوید می دهم و آینده خداوند کریم است و خود می رساند.

#### ۶. طلب حوائج از اولوالالباب

روایت ششم از امام حسن مجتبی: «إِذَا طَلَبْتُمْ الْحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا...»

<sup>۱۳</sup> معانی الأخبار [ط: جامعة مدرسين]، ص ۲۶۱.

به هرکسی انسان نباید رو بیاندازد و حاجت را از اهل آن بخواهد.

«الَّذِينَ قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ ذَكَرَهُمْ فَقَالَ - «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»<sup>۱۴</sup> قَالَ هُمْ أُولُوا الْعُقُول»<sup>۱۵</sup>

در روایت ششم فرمود طلب کنید نه از هرکسی بلکه از اهل آن بخواهید.

اولوا الالباب در قرآن آن مومنینی هستند که روح بلندی پیدا کرده اند و لذا طلب کردن از ایشان عزت انسان را از بین نمی برد.

از کسانی که معمولی هستند و سطح فکر پایینی دارند و دنیا در نظر ایشان بزرگ است و مقامات و ثروت دنیوی برای آنها ارزشمند است، طلب کند این باعث تحقیر می شود و عزت انسان از بین می رود.

اما از کسی که تمام دنیا ارزشی برای او ندارد و اولوالالباب اینگونه اند دل به خدا بسته اند و برای دنیا را ارزشی قائل نیستند نه ثروت خود را عزت می بیند و نه فقر و طلب دیگران را منافی با عزت می بیند.

اگر بخواهیم این روایات را جمع بندی کنیم و مشخص کنیم که حوائج را نباید به دیگران برد به چه معناست؟ اینگونه باید گفت که برخی از روایات ششگانه فرمودند از مردم نباید طلب کرد و تقاضا و عرض حاجت نکرد؛ چراکه عزت و آبروی اجتماعی انسان لطمه می بیند و از بین می رود؛ این نهی مشروط شده است به اینکه عزت انسان از بین نرود پس اگر طلب و عرض حاجت این اثر را نداشت اشکال ندارد.

حدیث دوم این نکته را در بر داشت که فرمود چراکه موجب سلب عزت می شود یعنی اگر چنین نشد اشکال ندارد.

در روایت یکم و پنجم فرمود امید و طمع به دیگران نداشته باشد و یاس داشته باشد. یاس و طمع امر قلبی است یعنی فکر نکنند که چون این فرد دارد تو هم طلب کنی لزوماً از او به انسان می رسد. انسان در عین حال که هیچ امیدی ندارد که از این فرد به او چیزی برسد ولی چون وظیفه او است باید رفع حاجت کند و راهی ندارد مگر آنکه از این مومن که داراست و آدم خوبی هم هست تقاضا می کند فقط باید بداند که لزوماً چنین نیست که تقاضا کرد حتماً او هم بدهد. ممکن است رزق از جانب این فرد نباشد و از جایی دیگر رقم بخورد.

گاهی ما برای کاری پول نیاز داشتیم به فردی که آدم حسابی و مومن و ثروتمند بود و احتمال هم نمی دادیم که نداشته باشد ولی گفت که ندارم.

<sup>۱۴</sup> زمر: ۹.

<sup>۱۵</sup> کافی، ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰.

ممکن بود به کسی که فکر می کردم از خودم فقیر تر است می گفتم می توانست بدهد ولی ذهن انسان به سمت او نمی رود و به سمت ثروتمند می رود.

پس این از امور قلبی است و ربطی ندارد به طلب از مردم و می توان در عین حالی که نسبت به مردم مایوس بود از ایشان طلب کرد و اگر رزق انسان باشد به او می رسد.

اگر هم داد، خدا در دل او انداخته است که وقت طلب فکر و میل و اراده او به این سمت برود که بگوید دارد و بدهد.

گاهی انسان به کسی که پول دارد و نیاز هم ندارد ولی به دل او نمی افتد که بگوید دارم و می دهم.

این معنای "مایوس بشوید" در روایات است.

به همین خاطر در حدیث پنجم فرمود درخواست نکردن از مردم اقرار به عبودیت است.

اگر انسان معتقد باشد و در قلب اینگونه باشد که همه چیز دست خداست و نیاز را اگر به کسی می گوید از باب وظیفه است؛ ولی خداست که باید حاجت را برآورد این منافاتی با عبودیت ندارد و چنانچه دل انسان به این بود که این فرد اگر بخواهد حاجت را برآورده می کند این منافات دارد.

یکی دیگر از وجوه عدم درخواست این است که انسان تنبل نباشد. چیزی که انسان می تواند با ولو با زحمت و تاخیر به دست بیاورد نباید تقاضا کند. لذا در آن روایت فرمود: "المخلص الذی لا یسال الناس شیئا حتی وجد". معنای آن این است که خود انسان میتواند بدست بیاورد وگرنه قید حتی وجد لازم نبود.

مثلا فردی با پول خود فرش درجه ۲ می تواند بخرد برود تقاضا کند که درجه ۱ بخرد. گاهی جوری است که نمی تواند خودش به دست بیاورد آن جا تقاضا کردن منافات با اخلاص ندارد.

### چه زمانی و چگونه حاجت خود را به غیر بپریم؟

پس بنای حضرات این است که انسان در هر چیزی آبروی خود را خرج نکند مگر آنکه کارد به استخوان برسد.

مجموعه این شش روایت این را می رساند:

اول: اگر تقاضای انسان جدی و ضروری بود

دوم: خودش نمی توانست برطرف کند

سوم: از کسی تقاضا کند که شخصیت دینی و ایمانی داشته باشد و به تعبیر امام علیه السلام از اولوالالباب و عاقل باشد. و اهل منت نباشد که هر بار که انسان را می بیند با انتظار تشکر و احترام ویژه نظر کند و همه جا آبروی انسان نبرد.

چهارم: قطع امید هم از او داشته باشد و فقط به فضل الهی امید داشته باشد؛ نگوید مثلاً آقای دکتر اول به خدا امید دارم و بعد به شما و نگوید اول امیدم به خدا است بعد به آن که ثروت دارد.

این اشکالی ندارد و تقاضا و حاجت درست است بلکه شاید از مصادیق «ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۱۶</sup> باشد. وقتی نیاز ضروری است و اگر حل نشود به امورات دینی و معنوی هم لطمه می زند انسان وسیله انتخاب می کند تا بتواند راه خود را برود. لذا به این شکل ایراد ندارد و در سیره بزرگان دیده می شود.

در احوال مرحوم علامه می گویند در یک زمانی قرض های علامه زیاد شده بود. در خاطرات شهید مطهری هست که از ایشان جهت امورات زندگی عادی خود، پول درخواست می کردند.

اما آنچه در باره حضرت ابراهیم فرمودند آن حال حضرت ابراهیم بوده است. اولیا و عرفا گاهی حالی پیدا می کنند که بمیرند هم چیزی درخواست نمی کنند. در حالات برخی از عرفا بوده است که در حد مرگ هم که بودند نمی رفتند که مبلغ ناچیزی را تقاضا کنند و نجات یابند. این ها نمی تواند الگو باشد و همه اینگونه باشند. خود این افراد هم ممکن است همیشه این گونه نباشند بلکه حال معنوی یک زمان غالب می شود.

پس روایت سوم الگو برای ما نیست و برای بعض افرادی است که چنین حال معنوی بر ایشان غالب می شود و اختیار هم از ایشان سلب می شود. گاهی مکاشفه ای به این افراد دست می دهد و آن قدر غالب است که خبر از نماز ندارد و نماز او قضا می شود.

## کم خوراکی

در ادامه حدیث معراج می فرماید:

"طَوْنُهُمْ خَفِيفَةٌ مِنْ أَكْلِ الْحَلَالِ"

<sup>۱۶</sup> مائده: ۳۵.

شکم های این افراد از خوردنی های حلال سبک است و ایشان کم می خورند.  
این هم یک صفت و ویژگی دیگر ایشان است.

### معنای کم خوراکی

خفیفه البطون و کم خوراکی به چه معناست؟

در قرآن کریم در آیه ۸۸ سوره مائده می فرماید: «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» از رزق حلال بخورید و تقوا پیشه کنید. این آمدن تقوا بعد از امر «كلوا» ظاهراً یعنی تقوا قید و شرط خوردن است.

در سوره طه آیه ۸۱: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

از رزقی که ما می دهیم و همه ی آن طیب است بخورید

«وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ»

ضمیر "فیه" به مصدری برمی گردد که از «كلوا» به دست می آید یعنی در این «اکل» طغیان نکنید و به طغیان نکشد نه خود اکل و نه لوازم آن.

«فَيَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي»

اگر طغیان در اکل داشته باشید غضب الهی بر شما وارد می شود.

درباره «طیبات ما رزقناکم» باید گفت که معنای آن اضافه بعضیه نیست که بعض رزق خداوند طیب باشد و بعضی نباشد. رزق خداوند همه طیب است و خبیث نیست.

در آیه دیگر دارد: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً»<sup>۱۷</sup> غایت اکل عمل صالح است.

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»<sup>۱۸</sup> اینجا اسراف را قید برای اکل قرار داد.

<sup>۱۷</sup> مؤمنون: ۵۱.

<sup>۱۸</sup> اعراف: ۳۱.

«كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ»<sup>۱۹</sup>

مجموع این چند آیه را در نظر بگیریم:

- ۱- خوردنی ها و تصرفات انسان در نعم دنیوی خدای متعال نباید با اسراف و زیاده روی همراه باشد؛ انسان نباید پرمصرف باشد و در خوردن طغیان و حد شکنی نباید کند.
  - ۲- همراه با تقوا باشد؛ انسان را به عمل صالح وا دارد و تصرفاتی که مانع عمل صالح است و موجب کندی و بی رغبتی و بی انگیزگی در عمل صالح می شود، ممنوع است.
- پس اگر خوردن و تصرف انسان همراه با اسراف بود و یا طغیانی در پی داشت و یا موجب بی تقوایی و سستی و کندی در عمل صالح شود، موجب محرومیت از رحمت الهی و غضب خداوند می شود.
- انسان وقتی پر خوری می کند و این موجب بی حالی در نماز او می شود مصداق غضب الهی و امساک رحمت اوست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

<sup>۱۹</sup> سبأ: ۱۵.